



رمان در میدان تاریخ

تأملی بر جهان ویکتور هوگو در سالروز درگذشتش

تکنگراری

علیرضا پیروزان
دکترای مطالعات فرهنگی

اگر بخواهیم ویکتور هوگو (۱۸۰۲-۱۸۸۵) را نه صرفاً به‌عنوان یک رمان‌نویس بزرگ، بلکه به‌مثابه سازنده یک جهان ادبی در نظر بگیریم، باید از آغاز پذیریم که با نویسندگانی مواجهیم که رمان برایش تنها یک فرم زیبایی‌شناختی یا روایتی سرگرم‌کننده نیست. رمان در اندیشه و عمل هوگو، صحنه تلاقی تاریخ، اخلاق، سیاست و رنج زیسته انسان است. جهان ادبی او جهانی است پرشور، پربها و آکنده از تضادهای شدید؛ نور و ظلمت، عدالت و قانون، معصومیت و جنایت و عشق و خشونت. اما این تضادها هرگز در سطح باقی نمی‌مانند؛ آنها به عمق وجود انسان نفوذ می‌کنند و بدل به پرسش‌هایی فلسفی دربار است معنا، مسئولیت و امکان رستگاری می‌شوند.

هوگو نویسنده اغراق است، اما اغراقی که نه از سر زیادگویی، بلکه از میل به دیدن همه چیز در مقیاسی کیهانی سرچشمه می‌گیرد. او انسان را همیشه در نسبت با کل می‌بیند؛ با جامعه، با تاریخ، با طبیعت و حتی با چیزی شبیه به امر مطلق. از همین رو شخصیت‌های غالباً بیش از آنکه «تیپ» باشند، «نماد» اند؛ اما نمادهایی زنده، زخمی و درگیر با واقعیت‌های زندگی. جهان ویکتور هوگو، جهانی است که در آن رنج هرگز بی‌معنا نیست. انسان در آثار او ممکن است شکست بخورد، تحقیر یا نابود شود، اما چنین زبکی هرگز پوچ نیست. معنا نه در پیروزی، بلکه در ایستادگی، همدلی و اخلاقی است که از دل تجربه می‌جوشد. هوگو نویسندگانی است که به انسان ایمان دارد، حتی آن‌گاه که جامعه را بی‌رحم می‌بیند. رمان‌های او یادآور این نکته‌اند که ادبیات می‌تواند همزمان زیبا، سیاسی و اخلاقی باشد؛ بی‌آنکه به خطابه یا موعظه فروگاسته شود.

بلوغ رمان با هوگو



شهرام اشرف
ایبانه نویسنده و منتقد

می‌توان گفت تا پیش از ویکتور هوگو مفهوم «رمانتیسم» در ادبیات آن چنان که باید جایی نداشته است. هوگو در آثار خود روی کهن الگوهای دست می‌گذارد که نویسندگانی دیگر هیچوقت به این سرز نرسیده بودند، و این یکی از دلایل جهانی بودن این نویسنده بزرگ محسوب می‌شود. هوگو در رمان معروف «بیوایان» شخصیت‌های خلق کرده که انگار با کهن الگوها، ارتباط ریشه‌ای دارند. به گونه‌ای که هر کدام بخشی از یک کهن الگو را نمایندگی می‌کنند. انگار شخصیت‌های او بی‌چیزی سرو کله می‌زنند که از ابتدای حضور بشر با او زاده شده و رشد کرده و در زمانه هوگو، به صورت شخصیت‌هایی چون «ماتئیس» در ادبیات ظهور یافته‌اند. به این ترتیب، آن کهن الگو می‌مورد اشاره بخش جدایی‌ناپذیر از خصلت بشر و آن کاراکتر خاص می‌شود. هر شخصیتی که از آثار هوگو وارد فرهنگ عامه می‌شود، چون فانتین ژاور، ژان والژان و... فقط شخصیت‌هایی داستانی

از این منظر، رمان را می‌توان تلاشی برای بازیگری صدا دانست؛ صدای کسانی که تاریخ رسمی حذفشان کرده است. در سطحی عمیق‌تر، «بیوایان» واجد یک هستی‌شناسی اخلاقی خاص است. انسان در این جهان، موجودی از پیش محکوم یا از پیش نجات‌یافته نیست، بلکه موجودی در حال «شدن» است. هویت، نه امری ثابت، بلکه فرآیندی گشوده است که در تعامل با دیگری شکل می‌گیرد. بخشایش اسقف نسبت به ژان والژان، تنها یک کنش اخلاقی نیست؛ بلکه رخدادی است که امکان بازتعریف سوزه را فراهم می‌کند. هوگو در برابر گفتمان‌های جبرگرایانه زیست‌شناختی یا حقوقی، از آن آزادی خودآیین دفاع می‌کند که البته بهایش رنج است. از این رو، «بیوایان» را می‌توان رمانی دانست که همزیستی را نه بر پایه قانون، بلکه بر بنیاد پیوند و شفقت بنا می‌کند.

زیبایی، زشتی و خشونت

«نتردام پاریس» (۱۸۳۱) یا «گوژیشت نتردام» رمانی است که در آن، معماری، بدن و قدرت به شکلی تنگاتنگ به هم گره می‌خورند. کلیسای نتردام نه فقط یک مکان، بلکه یک شخصیت است؛ تجسم سنگی تاریخی که انسان‌ها را در خود می‌بلعد، شکل می‌دهد و گاه نابود می‌کند. هوگو وسواس خاصی نسبت به بدن دارد: بدن کارموندو، بدن اسمرالدو و حتی بدن فرسوده گلود فرولو. منطقی طرد در شهر مدرن در حال تکوین، در اینجا بسیار برجسته جلوه می‌کند. بدن‌ها محل تلاقی تفاوت اجتماعی و خشونت نمادین اند و پاریس هوگو، شهری است که بدن‌ها را می‌سنجد، نام می‌نهد و در سلسله‌مراتب دیداری جای می‌دهد. در این معنا، رمان پیشاپیش به مسأله‌ای می‌پردازد که بعدها در نظریه‌های فرهنگی و بدن‌نژویی برجسته می‌شود؛ اینکه زشتی و زیبایی، نه مفاهیمی طبیعی، بلکه برساخته‌هایی اجتماعی‌اند. کارموندو نه فقط به سبب ناهنجاری جسمانی، بلکه به منزله بدنی نامتناسب با نظم زیبایی‌شناختی طرد می‌شود. زشتی کارموندو نه فقط امری طبیعی، که برساخته نگاه جامعه است؛ نگاهی که زشتی را با شکر یکی می‌انگارد. هوگو پرسشی عمیق طرح می‌کند: آیا جامعه حق دارد بدن‌ها را نامگذاری، طبقه‌بندی و حذف کند؟ پاسخ، تلخ و بی‌رحمانه است. تراژدی «نتردام پاریس» تراژدی جهانی است که زیبایی را می‌پرستد، اما از دیدن انسان ناتوان است.

«نتردام پاریس»، همچنین رمانی است درباره «داوری»؛ داوری دینی، داوری اخلاقی، داوری زیبایی‌شناختی. فرولو، کشیشی که اسیر میل و تعصب است، نماد خطری است که از پیوند قدرت و سرکوب میل زاده می‌شود و کلیسا، که می‌بایست پناه باشد، بدل به سازوکاری برای سرکوب میل و حذف تفاوت می‌شود. در این رمان، شر نه از میل، بلکه از انکار میل زاده می‌شود. فرولو، نماد عقلانیتی است که خود را مطلق می‌پندارد و به همین دلیل، ویرانگر می‌شود. در این جهان، تراژدی نه حاصل شرارت فردی، بلکه نتیجه تلاقی قدرت، تقدس و انکار دیگری است.

یک متن اگزیستانسیالیستی پیشرس

«آخرین روز یک محکوم» (۱۸۲۹) نه داستان جنایت است و نه حتی داستان گناه؛ بلکه داستان آگاهی است، آگاهی انسانی که می‌داند خواهد میرد، آن هم به دست قانون. این اثر کوتاه اما کوبنده، شاید صریح‌ترین مداخله فلسفی و سیاسی هوگو باشد. هوگو تماماً هویت جرم و مجرم را حذف می‌کند. آنچه باقی می‌ماند، صدای ذهن انسانی است که با زمان، ترس و خاطره دست و پنجه نرم می‌کند. از نظر من، این رمان را می‌توان یک متن اگزیستانسیالیستی پیشرس دانست؛ متنی که دهه‌ها پیش از شکل‌گیری فلسفه اگزیستانسیالیسم، بر تجربه زیسته مرگ تمرکز می‌کند. مواجهه‌ای جدی با وضعیت انسانی در آستانه نیستی. محکوم، با از دست دادن آینده، به شکلی حاد در اکنون زندانی می‌شود. زمان دیگر پیش نمی‌رود؛ بلکه دایره‌وار می‌چرخد.

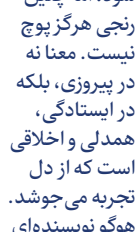
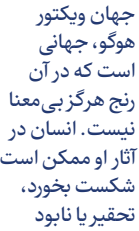
این تجربه، خواننده را با این پرسش رها می‌کند که آیا معنا بدون افق آینده ممکن است؟ هوگو پاسخی قطعی نمی‌دهد، اما نشان می‌دهد آگاهی، حتی در نهایت استیصال، خود نوعی مقاومت است. از همین رو، این اثر را می‌توان متنی محوری در باب سیاست مرگ، در شناخت چیستی مرگ و خشونت دانست. هوگو، با تمرکز بر تجربه ذهنی محکوم، سیاست اعدام را از سطح انتزاعی قانون به سطح بدن و آگاهی فرو می‌کشد. مرگ نه رویدادی ناگهانی، بلکه فرآیندی گشودار است که ذهن را فرسوده می‌کند. هر لحظه کش می‌آید و هر فکر بدل به شکنجه می‌شود. مرگ، نه در لحظه اجرا، بلکه در انتظار آن رخ می‌دهد. خشونت، در اینجا، خشونت فردی نیست، بلکه خشونت ساختاری است. قانون، با آرامش و تشریفات، انسان را می‌کشد. هوگو با حذف هر گونه توجیه اخلاقی، خواننده را وادار می‌کند به پرسشی عریان روبه‌رو شود: آیا جامعه حق کشتن دارد؟ از این منظر، رمان نوعی افشاگری است علیه عقلانیت مدرنی که خشونت را با تشریفات حقوقی می‌پوشاند.

انسان در برابر طبیعت و تقدیر

در «رنجبران دریا» (۱۸۶۶)، صحنه تغییر می‌کند: از شهر و تاریخ به دریا و طبیعت. اما پرسش‌ها همان‌اند. انسان چیست وقتی در برابر نیرویی قرار می‌گیرد که نه قانون دارد و نه اخلاق؟ قهرمان این رمان انسانی است تنها، مصمم و خاموش. مبارزه او با دریا، مبارزه‌ای صرفاً فیزیکی نیست؛ جدالی است وجودی. دریا، در اینجا، نماد جهانی است بی‌تفاوت، جهانی که نه شرور است و نه مهربان. «رنجبران دریا» ستایشی است از کار بی‌نام و بی‌پاداش؛ کاری که نه در خدمت سرمایه است و نه در خدمت افتخار اجتماعی. قهرمان رمان نماینده نوعی اخلاق پیشاسرمایه‌دانه کار است که ارزش را در خود تلاش می‌بیند، نه در بازده اقتصادی. در جهانی که دریا نماد نیرویی مه‌ناپذیر است، کار هوگو در این اثر، به نوعی تراژدی کلاسیک نزدیک می‌شود. انسان محکوم به تلاش است، حتی اگر بداند پیروزی غایتش نیست. کرامت انسانی در نفس کوشش او نهفته است، نه در نتیجه. از این رو، این رمان به پرسش نسبت انسان و تقدیر بازمی‌گردد. هوگو نه جبر مطلق را می‌پذیرد و نه خوشبینی ساده‌لوحانه را. انسان به سبب انسان بودن خود می‌جنگد، نه بدان سبب که حتماً پیروز خواهد شد. این منطق، رمان را به تراژدی‌های کلاسیک نزدیک می‌کند، اما با حساسیتی مدرن نسبت به تنهایی سوزه.

نقد اشرافیت

«مردی که می‌خندد» (۱۸۶۹) شاید سیاسی‌ترین رمان هوگو باشد؛ اثری درباره نسبت میان حقیقت و نمایش. قدرت، حقیقت را نه با سرکوب مستقیم، که با تبدیل آن به سرگرمی خنثی می‌کند. بدنی که به اجبار به خنده‌های ابدی محکوم شده، بدل به استعاره‌ای قدرتمند از سیاست نمایش می‌شود. هوگو به شکلی تند و بی‌پرده، اشرافیت و قدرت را نقد می‌کند. اشرافیت در این رمان نه فقط قدرت اقتصادی، بلکه انحصار معنا را در دست دارد. آنها تعیین می‌کنند چه چیزی خنده‌دار است و چه چیزی تراژیک. در اینجا بدن بدل به صحنه سیاست می‌شود. بدن نه فقط نغمه می‌برد، بلکه ابزار سرگرمی و سلطه است. خنده تحقیر قهرمان، خنده‌ای است که حقیقت را پنهان نمی‌کند، بلکه آن را عریان‌تر می‌سازد؛ شکلی اغراق شده از آن چیزی که در فرهنگ‌های نمایشی مدرن می‌بینیم: تبدیل رنج به تصویر و نمایش سرگرمی. جامعه‌ای که به این خنده می‌خندد، جامعه‌ای است که رنج را تماشا می‌کند. این اثر پرسشی جدی درباره نسبت حقیقت و امر دیدنی مطرح می‌کند. آیا حقیقت می‌تواند در جهانی که همه چیز به نمایش بدل شده، دوام آورد؟ هوگو پاسخ ساده‌ای نمی‌دهد، اما نشان می‌دهد بدن تاریخ شده، حتی در قالب نمایش. حامل حقیقتی است که نمی‌توان یکسر خاموشش کرد.



از تبعید تا جاودانگی



پیروز شهیدی
مترجم ادبیات فرانسه

چند سال قبل کتابی از آندره موروا با عنوان «هوگو، زندگی و آثارش»، درباره زندگی ویکتور هوگو ترجمه کردم و نشر «به‌سخن» آن را منتشر کرد. هوگو زندگی حرفه‌ای و شخصیتی چندوجهی داشت. او تنها نویسنده و شاعر نبود؛ در کنار داستان‌نویسی و شاعری، فعالیتی جدی در زمینه مقاله‌نویسی و فعالیت‌ها و مبارزات سیاسی نیز داشت؛ از طرفی نمایشنامه‌نویس هم بوده و تا اندازه‌های هم فیلسوف. شاید بخشی از راز ماندگاری و جاودانگی این نویسنده فقید فرانسوی را بتوان در همین زندگی چندوجهی و پرفراز و نشیب یافت. موروا در این زندگینامه به تفصیل تمامی زندگی هوگو را نوشته و برای علاقه‌مندان فرصتی برای آشنایی با خالق بیوایان، از تولد تا مرگ او را فراهم کرده است. از موروا زندگینامه دیگری که در آن به انوره دو بالزاک پرداخته را نیز ترجمه کرده‌ام. با نام «بالزاک، زندگی و آثارش»، نکته قابل توجه آنکه موروا هر دو کتاب را با قلم داستانی نوشته و شاید از این جهت آنها را بتوان بیوگرافی‌هایی داستانی، منتهاً کاملاً مستند و واقعی دانست. هوگو نه فقط در زمانه زیست خود، بلکه در روزگار ما نیز روزنه‌ای جهانی، در تمامی زمینه‌های کاری‌اش به شمار می‌آید؛ نه فقط در نویسندگی، بلکه حتی به عنوان مبارزی که تا آخرین روزهای زندگی‌اش نیز بیای آرمان‌های خود می‌ماند.

هم قامت شاتو بریان

ویکتور هوگو از همان دوران نوجوانی تکلیف خود را با زندگی و مسیری که قرار بوده در پیش بگیرد روشن می‌کند؛ جمله‌ای به نقل از او به یادگار مانده که گفته: «من با شاتو بریان می‌شوم، با هیچ‌کسی نخواهم شد!»

شاتو بریان، بنیانگذار رمانتیسم در ادبیات فرانسه، پیشکسوت هوگو، و بسیار شهیر و بزرگ بوده که هوگو آرزوی آن را داشته که قد و قامتی همچون او در ادبیات و سیاست پیدا کند که در نهایت نیز به آن دست می‌یابد. هوگو از همان ابتدا با شعرو ادبیات سروکار پیدا می‌کند. مقاله‌های او در روزنامه‌های مختلف نیز منتشر می‌شوند تا آنکه به تدریج در زمینه

سیاست هم به مقام جایگاهی بسیار مهم و بالا دست پیدا می‌کند؛ در سیاست عضو سرشناس مجلس سنای فرانسه و در زمینه ادبیات هم عضو فرهنگستان ادب آن کشور می‌شود. هرچند که بعدها با ناپلئون سوم درمی‌افتد و هجو او را در کتاب «ناپلئون صغیر» می‌آورد. در نتیجه این اختلافات نیز به جزیره‌ای در اقیانوس اطلس تبعید می‌شود و تا زمانی که جنگ شد و ناپلئون سوم از کشور گریخت و سیستم جمهوری بر نظام سیاسی فرانسه حاکم شد، هوگو آن جزیره را ترک نمی‌کند. جالب است که بداند همان‌جا دست به خلق شاهکار جهانی‌اش، رمان «بیوایان» می‌زند. همان‌گونه که اشاره شد، با توجه به جنبه‌های مختلف زندگی و فراز و نشیب بی‌شماری که تا لحظه مرگ پشت سر می‌گذارد، در میان مردم فرانسه، حتی در زمان حیاتش جایگاه و مقام بسیار والایی پیدا می‌کند. آنتوان که در سال‌های پایانی زندگی‌اش، وقتی با فرار ناپلئون دوباره به پاریس بازمی‌گردد، کنار پنجره خانه‌اش - همان خانه‌ای که هم‌اکنون در خیابان ویکتور هوگو برقرار است - می‌نشیند و میزبان مردم و علاقه‌مندی می‌شده که به دیدارش می‌رفتند و با او صحبت می‌کردند. مبارزات او با دیکتاتوری ناپلئون سوم محبوبیت زیادی برای او به ارمغان می‌آورد، آنتوان که جایگاه ملی و جهانی‌اش را نباید فقط به آثار ادبی محدود دانست. هوگو با طبقات پایین اجتماعی - چون کارگران و فقرا هم سروکار داشت و دغدغه‌های آنان را در آثارش منعکس می‌کرد که این هم عامل مهم دیگری در محبوبیت همگانی هوگو بود؛ مسأله‌ای که در «کارگران دریا» مشهود است. از سوی دیگر هوگو جزو جنبش مشهور رمانتیسم فرانسه نیز بوده که از دیگر چهره‌های سرشناس آن می‌توان به الکساندر دووما و بالزاک هم اشاره کرد. البته بالزاک از میان اینها قدری به سوی رئالیسم متمایل می‌شود و کتاب‌هایی که می‌نویسد بیشتر جنبه واقع‌گرایی دارند.

همچنان جهانی و اثرگذار

باآنکه هوگو سختی و مصائب زیادی را از سر می‌گذراند، اما بیش از همه تحت تأثیر مرگ فرزندش قرار می‌گیرد. دختری به نام لئوپولد. این دو سوار قایق بوده‌اند که طوفان می‌شود، قایق واژگون می‌شود و لئوپولد جانش را مقابل چشمان هوگو از دست می‌دهد؛ غم این فقدان هرگز او را رها نمی‌کند، حتی تا واپسین روزهای زندگی‌اش. هوگو در زمان حیات به یکی از غول‌های ادبی فرانسه تبدیل می‌شود. آثارش به تدریج به زبان‌های مختلف دیگر کشورهای ترجمه می‌شوند و در نهایت به چهره‌ای اثرگذار، فراتر از مرزهای وطن خود تبدیل می‌شود. با آنکه از زمان مرگ هوگو در سال ۱۸۸۵ میلادی تا به امروز، نویسندگان شائق بسیاری در اقصی نقاط جهان قدم به عرصه گذاشته و با خلق آثاری ماندگار درخشیده‌اند، اما ویکتور هوگو همچنان چهره‌ای جهانی و اثرگذار به شمار می‌آید؛ چنانکه کتاب‌های بی‌شمار سینمایی، تئاتری و حتی داستانی در کتاب‌های او انجام شده است؛ استقبالی که همچنان نیز ادامه دارد.

از دیگر مصادیق محبوبیت هوگو می‌توان به مراسم خاکسپاری او اشاره کرد؛ وقتی هوگو در ۸۳ سالگی، زندگی را وداع می‌گوید، جمعیتی بیش از ۸۰ هزار نفر در تشییع جنازه‌اش شرکت می‌کنند که همین یک نکته را می‌توان سندی بر موفقیت و درخشش او در جنبه‌های مختلف زندگی این نویسنده و سیاستمدار فقید دانست. در نهایت نیز در «پانتئون»، بنایی در محله لاتن پاریس در کنار دیگر مشاهیر فرانسوی به خاک سپرده می‌شود؛ محلی که امروز جوادان فرانسوی چون ولتر، ژان ژاک روسو و حتی ماری کوری آنجا آرمیده‌اند. کار بزرگانی چون ویکتور هوگو، حتی در گذر قرن‌های متمادی نیز غبار فراموشی برخود نمی‌گیرد، «بیوایان»، «گوژیشت نتردام»، «کارگران دریا» و «آخرین روزهای یک محکوم به اعدام»، آثاری جاودان و همچنان اثرگذار بر پریکره جهانی ادبیات و کتاب‌هایی خواندنی برای عاشقان ادبیات داستانی بین‌المللی خواهند بود.

ادبیات قرن نوزدهم فرانسه
اروپا را بدون هوگو نمی‌توان تصور کرد. و اغراق نیست اگر بگوییم رمان با هوگو به یک بلوغ می‌رسد، و روایت‌گونه داستان‌ها از فرمت اشرافی و روایت‌گونه شهورای قرن هجدهم و نوزدهم جدا می‌شوند و به یک روایت هنری نزدیک می‌شوند

